

پیشگفتار احمد شاملو بر رمان روبر میرل

<http://xalvat.com>

xalvat@xalvat.com



در عظیم خلوت من

<http://xalvat.com>



نشر دیگران

<http://xalvat.com/xalvat7/Nasher-eDigar>

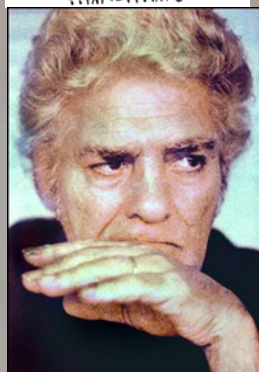
پیشگفتار احمد شاملو
بر رمان روبر میرل

۲۹۷

میرزا گلبرگه میرزا انیس

نشر دیگران

۱۳۴۰ - نمایان شاعرها - نمایان دانشگاه - تهران
تلفن ۲۶۶۶۱۷ - ۲۶۶۱۸۴



چاپ اول ۱۳۵۲
چاپ دوم ۱۳۵۶
چاپ سوم ۱۳۶۰

روبر میرل

ترجمه احمد شاملو



یادداشتی از مترجم

مقدمهٔ این کتاب می‌توانست فرصتی طلائی باشد برای بررسی نکات فراوانی در باب نوتالیترالیسم^۱ و فاشیسم. افسوس که تنگی وقت و مجال کم، بهره‌جویی از چنین فرصت مغتنمی را مانع شد. معذک در بارهٔ خود کتاب ایضاًح یکی دو نکته سخت لازم به نظر می‌رسد، هرچند که به اجمال. درحقیقت، این کتاب، زندگینامهٔ یک جلاور مدرن است، و قالب زمانی آن چارچوب و ضامع تاریخی مسلمی است که در نیمهٔ اول قرن حاضر

۱. نوتالیتر Totalitar و نوتالیتریزم را، داریوش آشوری در اثر خود در فرهنگ

سیاسی، چنین شرح داده است:

«[ایح صفت] بر رژیم‌های سیاسی اطلاق می‌شود که دارای این مشخصات باشند: نظارت دولت بر کلیهٔ منون فعالیت اقتصادی و اجتماعی و انحصار قدرت سیاسی در دست یک حزب حاکم، وحدت کلیهٔ اشکال نظارت و موزکراتیک جامعه... و توسل به ترور برای سرکوبی شرفوع مخالفت، و تسلط یک فوه در رأس حزب و دولت، و... از میان بردن استقلال فرد. در دولت نوتالیتر حدوده قانونی برای مداخلات دولت در حیات جامعه موجود نیست، دولت با ینگان‌گرون تعلیم و تربیت و حتی نظارت بر فعالیت‌های ادبی و هنری و در دست گرفتن تمام وسائل ارتباطی و تبلیغ، مجموعه قوای جامعه را در خدمت می‌گیرد و هدایت می‌کند... و چون افرادی را که نتوانند از حولهٔ قنناوت و نظارت او خارج باشند محمل نمی‌کند، دولت‌های نوتالیتر را قانیا جنبش‌های اجتماعی ضد دموکراسی به وجود می‌آورند که در ابتدا به صورت حزب در داخل یک سیستم دموکراسی، مشکل می‌شوند، و پس از به قدرت رسیدن دموکراسی را برمی‌اندازند، باز تولید قوهٔ این نوع جنبش اجتماعی و حزبی، حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان به رهبری هیتلر بود که پس از به قدرت رسیدن از راه دموکراسی، آن را برانداخت.

پنج یادداشتی از مترجم

بمردیان و اسیران جنگی همچون بردگان قرون وسطا کار کشیدند. ولجرم ، بی درنگ دستهای از برگزیده او باستان ای. اس. برای ایجاد اردوگاه جدید کار اجباری به آوش ویتس اعزام شد که یوزف کرامر *Josef Kramer* و رودلف فرانکس هوس نیز در آن میان بودند. آنگاه شایر در درباره این دو می نویسد که :

... کرامر را ، انگلیسی ها «جانور بلزن» *Beats of Belsen* می خواندند. هوس قاتل محکوم به اعدامی بود که پنج سال زندان کشیده بود. این شخص در تمام سال های عمر خویش با زندانی بود یا زندانبان... وی که به سال ۱۹۴۶ در دادگاه نورن برگ *Nurnberg* به جرم نظارت دوسر به نیست کردن دومیلیون و نیم انسان به دار آویخته شد ، دسراسر مدت محاکمه خویش لاف زنان از اعمالی که کرده بود بر خود می بالید [این دومیلیون و نیم قربانی به جز آن نیم میلیون نفری بود که در آوش ویتس رها شدند تا به خودی خود از گرسنگی تلف شوند]

شایر در خلاصه زندگینامه این آدمکش بالفطره را چنین آورده است:

«هوس به سال ۱۹۰۰ در بادن بادن متولد شد. پدرش که در این شهر مغازه ای داشت کاتولیکی سخت

۱. هر قطار حامل زندانی که به اردوگاه می رسید، همان دم زندانی های بی وسیع در پریشانی می شدند. معاینه به این طریق صورت می گرفت که به زندانی ها دستور می دادند راه بروند، و از روی طرز راه رفتن آنها (که اغلب هتک در راه بوده تا که به قصد بریدن) رأی می دادند که به کارگردن لایونگ یا نه. و از همه را همراه کودکان و مادران آنها به اتاق های گاز می فرستادند و بعد می کردند. از آنها که پذیرفته شده بودند در قاسمات کارخانه شیمیائی آه. همه قاربن و کارنگات گروپ که مجاور اردوگاه بود تا سرحد فرسودگی و ناتوانی کار می کشیدند و پس از آن به اتاق های گاز و کوره های سوزان اجساد آنها می فرستادند.

چهار مرگناکسب و کار من است

بر اروپا گذشته. و سواى آنچه به صورت وقایع خانوادگی و برخورد های شخصی تهران داستان عنوان شده هیچ چیز آن ساخته و پرداخته خیالیاتی نیست! هر چند این وقایع فرضی نیز آنچنان واقعی می نماید که محتمل است نویسنده، اساس آن را بر تحقیقاتی در زندگی خصوصی پاره ای از جنایتکاران نازی بنا نهاده باشد. - سالها پس از انتشار کتاب، نویسنده در مصاحبه ای با خبرنگار مجله ادبی (*Litterature Magasine*) تأسف می خورد که چرا بر این اثر خویش مقدمه ای نوشته نکاتی از حقایق آن را متذکر نشده است. در واقع، تهران کتاب که رودلف لانگ نامیده شده دقیقاً کسی جز رودلف فرانکس هوس *R. F. Hoess* نیست.

در باب این شخص در کتاب ویلیام شایر *William L. Shirer* که دقیق ترین تاریخ رایش سوم را ارائه کرده است - می خوانیم که بازرس اردوگاه های کار اجباری به هیملر گزارش داد « برای ایجاد یک اردوی قوی نظمی چندین ، در حوالی آوش ویتس محل بسیار مناسبی یافته است. و درست در همین احوال ، مدیران تراسنت عظیم آلمانی ای. سی. *I. G. Farben* نیز که برای تأسیسات جدید خود به قصد تهیه لاستیک مصنوعی و استخراج نفت از زغال سنگ در جستجوی محل مناسبی بود طی گزارشی همین قطعه را «محل» اعلام کرد که «برای منظور ما جان می دهد!» - مفهوم ثالث این دو گزارش آن بود که با ایجاد اردوگاه اسیران در جوار این تأسیسات ، می توان برای صنایع مورد نیاز ارتش آلمان ، از

۱. به احتمال قریب به هیند نویسنده تنها بدین سبب که جزئیات بخش هایی از زندگی خصوصی او را در ذهن برداشته نمی توانم او را برهانشه است تا کتاب، تماماً به صورت شرح حال در نیاید. و نه، حواصت اصلی آن دقیقاً با حواصت اصلی زندگی هوس تطبیق می کنند.

۲. طاقور، چنان که خود می گوید، این کتاب را بر اساس تحقیق کن اسناد و مدارک بهرمانه ای تهیه کرده است که اقدام سریع حکومت نازیها مانع سوزاندن و از میان بردن آنها شد. و از آن جمله چهارصد و هشتاد و پنج کن اسناد و مدارک مربوط به وزارت خارجه آلمان که در قونل های میدان کوهستان هارلین *Harle* به چنگ اژن آمریکاییان آن هم درست در دهه ای که طبق دستور هرمانه برلین در عرف سوزانده شدن بوده... البیان دیگر منابع این کتاب می توان به رونوشت مکاتبات تلفنی سران نسازی اشاره کرد. این مکاتبات به وسیله اداره مخصوصی که هرمانه کورینگ در وزارت هواچماکی خود تأسیس کرده بود استراق وضیعت می داد.



تیمکلون «ب» Zyklon B. را که از اسید پروسییک متیلور در مجاورت هوا متصاعد می‌شود جانشین گاز مونوگسید کردیم. دانه‌های بلورین این اسید را از هواکنشی به درون تالار گاز خورانی می‌ریختیم، و بر حسب خشکی یا رطوبت هوا، ظرف سه تا پانزده دقیقه کلک قربانی‌ها کنده می‌شد. یعنی چیغ و فریادشان که می‌پدید می‌شدیم کار تمام است. بعد از نیم ساعتی درها را باز می‌کردیم، کماندوها انگشت‌ها و روکش طلای دندان اجساد را جمع‌آوری می‌کردند و کار سوزاندن اجساد آغاز می‌شد. اصلاح دیگری که در مقایسه با تربلینکا در این امر کردم این بود که هر تالار ما در هر وعده دو هزار نفر را گاز می‌خوراند، در صورتی که قبلاً اجساد این تعداد بهودی می‌بایست در ده اتاق دوپست قفری انجام شود!»

* * *

برای آنکه خواننده دقیقاً بتواند وقایع کتاب را با جریان حوادث تاریخی آن عهد تطبیق کند، مترجم، هر جا که لازم آمده در حاشیه صفحه توضیح کامل داده است. اما وی بر این عقیده است که نویسنده نمی‌بایست در آخرین صفحات کتاب - و به خصوص در صفحه گفت و گوی لانسک و سرهنگ امریکائی در زندان - چنین به ایجاز و اشاره از سر مهم‌ترین مسأله‌ئی که در

۱. طلایی را که از دندان‌های پاره‌ئی از زندانیان مردآوری می‌شد به بانک واپس می‌فرستادند. نه فقط این طلاها، که اجساد آن بی‌گناهان منبع استفاده‌های نترت - انگیز دیگری نیز برای حکومت رایش بود، از آن جمله موی سر مجنونان که برای ارتش جزء مواد سوئی‌فیشی محسوب می‌شد. باره‌ئی از شهود در دادگاه نورن برتند شهادت دادند که خاکستر کشتگان که جریه‌و امر باکلیون‌های کمپرسی بارودخانه سولا Sola ریخته می‌شد - بعدها برای کود به فروش می‌رسید و منبع درآمدی شده بود. از این‌ها کاشنه، شیل سنی که دانشوران روسی شاه‌گاه اراکه‌ها، ماسک‌ئی واقع در دانشیخت نوعی کوربا برقی برای تهیه صابون از چربی بدن انسان اختراع کرده بود. تهیه صابونها بر اساس نسخه‌ئی که سلیم دادگاه شد چنین بود:

«برای هر ۱۳ پوند چربی انسان، ۹۰ کوپرت آب و یک پوند سوه محرق - این مخلوط باید در یک ساعت بجوشد و بعد غلیظ شود»

متعصب بود و اصرار فراوان داشت که پسرش کشیش شود، لیکن رودلف علیرغم بافشاری پدر به سال ۱۹۲۲ به عضویت حزب نازی درآمد و یک سال پس از آن متهم به قتل آموزگاری شد که گویا به لئو اشلاگه‌تو Leo Schlageter نامی دشمنی داده بود. - این لئو یکی از غرابکاران آلمانی منطقه رور بود که فرانسوی‌ها اعدامش کردند و نازی‌ها او را در شمار شهیدان خود آوردند. رودلف به جرم این قتل پنج سال در زندان ماند تا آن که به سال ۱۹۲۸ به موجب یک فرمان فلو عمومی آزاد شد و بار دیگر به فعالیت‌های حزبی پرداخت. به سال ۱۹۳۴ به عضویت گروه جمجمه (از گروه‌های ویژه اس. اس. که در آن هنگام مأموریت اصلی آنان سرپرستی اردوگاه‌های کار اجباری بود) پذیرفته شد و به زندان داخاوا اعزام گشت. با پایان یافتن جنگ، هوسی دستگیر شد و در طول دادرسی خود بی‌سروا، بالا و گراف به تمامی جنایات خود اقرار کرد. در ماه مارس سال ۱۹۴۷ به لیستان تحویلش دادند و در آوش ویتس که میدان قبیح‌ترین جنایاتش بود به‌دار مجازات آویخته شد.»

هوسی طی دادرسی در دادگاه نورن برتک چنین گفت:

«... حل نهائی مسأله یهودان به معنی اعدام تمامی یهودیان اروپا بود، و من به سال ۱۹۴۱، در ماه ژوئن، فرمان یافتم که در آوش ویتس وسایل اجرای این امر را فراهم آورم. نخست از تربلینکا Treblinka بازدید کردم تا ازشیوه کار در آن اردوگاه اطلاعاتی به دست آورم. آن‌ها در عرض شش ماه هشتاد هزارتن را نابود کرده بودند، و وسیله کارشان استعمال گاز مونوگسید بود. من این شیوه را مؤثر یافتم اما هنگامی که ساختمان اجساد را در آوش ویتس به پایان رساندم، گاز

هفتاد و هشت روز کسب و کار من است یادداشتی از مترجم نه

کتابش مطرح شده است گذشته باشد.
 مکالمه‌ای که در این بخش [از صفحه ۳۵۹ تا ۳۶۴ کتاب] آمده، بی‌گمان نمونه بی‌نظیری است از چیره‌دستی نویسنده‌ی متفکر، که در آن نه فقط از شیوه تفکر یک نظامی بالفطره و یک «آتشکار بالفعل ماشین فاشیسم» پرده برمی‌کشد، بلکه نیز در زد و بوم برخورد عقاید و آراء دوتین که عملاً پشت و روی یک سکه‌اند، هشت بسته هردو را می‌کشاید. - با این همه، مترجم را عقیده بر این است که در این صفحات نمی‌بایست مطلب فدای قدرت نمائی نویسنده شده باشد. زیرا نویسنده از نکته‌های دقتی که در این گفت و گو مطرح می‌شود چنان به شتاب و ایجاز گذشته است که شاید باره‌نی از خوانندگان به حق آن راه نبرد. این نکته، مقایسه دو عامل جنایت است. دو مأمور، دو جلد، با این تفاوت که آمران یکی قاتح است، آمران یکی مغلوب! - مسأله این است که اگر می‌توان دو طرف لانگک را به عنوان «آقیری که مأمور اجرای قتل عام زندانیان بوده است» محکوم شمرد، چگونه می‌توان «خلبان هواپیمائی را که به برتاب بمب اتمی بر هیروشیما» و «ناگازاکی» مأمور شده است از جنایت مبری شناخت؟ آیا قاتح یا مغلوب بودن در نفس جنایت تغییری می‌دهد؟
 نویسنده، با طرح این سؤال بی‌پاسخ، می‌خواهد بگوید: - متأسفانه بلی، چون اشکال عمده کار این است که در قاعده من سیاست همیشه حقی با حریف پیروز است!

روسی بی‌وفایی را سنگسار می‌خواستند کرد. عیسای مسیح رسید و گفت: «نخستین سنگ را کسی برناب کند که خود شرمسار گناهی نباشد!»
 خلق، سرافکنده دور شدند.
 این قصه در کتاب مقدس آمده است، اما در سیاست هیچ کتابی مقدس نیست. این جا تنها چیز مقدس لغو است که ضمان پیروزی است، چرا که حقی، همیشه با حریف پیروز است.
 هیتلر، همیشه در توجیه هر جنایت دیگر می‌گفت:
 - تکرش را هم نکنید آقایان، این هم جزئی از «اقدامات دولت» است «در جهت چهارمیخه کردن قدرت قانونی حکومت». وانگهی، که دیده است کسی از پیروزمندان حساب بکشد؟

این تنها قانون دنیای سیاست، مقدس‌ترین قانون دنیای سیاست است که دست اندر کارانش همه افراد یک خانواده‌اند؛ با سلیقه‌ی واحد، تربیتی واحد و منطقی واحد. - و در پایان کار بختک نازیم که در خوابی دوازده ساله بر سراسر اروپا و جهان افتاده بود. بالمعاينه دیدیم که کاربرد این قاعده استثنای ناپذیر تنها در اردوی فاشیسم نبود، بلکه در اردوی دموکراسی نیز!

«... می‌توانید جلور چشم‌تان مجسم کنید که اگر یک بمب اتمی آلمانی پروازکننده بود چه زنجیره‌ی راه می‌انداختید؟ - پس چه طور وقتی بمب اتمی آمریکا هیروشیما را تا آخرین سلول عصبش در خم می‌شکند نه فقط به تخم‌تان نیست، بلکه آن را کبوتر سفیدی با بال‌های صبح و آشتی در نظر مجسم می‌کنید؟»

تو که این قدر سرت می‌شود بگو ببینم: ظرفیت کشتاری کدام یک از اردوگاه‌های تمرکز ما توانسته بود به یکی از بمب‌های شما برسد؟
 تعدادش، دست کم شعاعا دیگر بالای متری نروید و به ماهها اندرز ندهید!

من آوش وینس را می‌دهم بدتو، تو هم هیروشیما را می‌دهی به من. و حساب بی حساب! - چون که خودت هم می‌دانی تودنیا دودسته آدمیزاد، دوتا «نژاد» بیشتر وجود ندارد: آن‌هایی که بمب می‌اندازند و آن‌هایی که کشتارگاه علم می‌کنند این روز، آن‌هایی که بمب تو سرشان می - خورد و آن‌هایی که تو کشتارگاهها ریخ رحمت را سر می‌کشند آن‌روز. - همین و بس!

قرن بیستم، دست کم این یک خاصیت را داشت که توانست عقیدت را تو کله بولد آدمیزاد جماعت فرو کند و بداش یقماند که یک «قهرمان لاهوتی» نیست و «جسمی یزدانی» و روانی فسادناپذیر ندارد؛ بلکه ذره ناچیزی است از جسمی مفلوک که در فضای بین انکواکب سرگردان است و گرفتار دست و پا بستن جنگ ازلی ابدی



و تند ناپذیری است که در آن حق با طرف تویی تراست؛ و تازه، طرف تویی ترهم همیشه خدا «تویی تر» نمی ماند؛ و درست به همین دلیل تا زور و قدرت و پول و قانون تو چنگولش افتاد باید همه زورش را یکجا بزند که هر چه بیشتر ازش بهره کشی کند!»

[پختیاری «نازی»، یا بهر مرگ دیگران]

اثر: میشل واشلین

به راستی اینان همه از تباری یکانداند. المراد خانواده‌ی واحد، با مسؤلیتی اخلاقی نسبت به نژاد و آئین خانوادگی خویش. می‌بینید که فرانتکو در آستانه مرگ تنها به یک چیز فکر می‌کند: تعیین جانشینی که بتواند حکومت «توتالیتار» او را تاده، سی، پنجاه سال دیگر ادامه دهد؛ و اگر چنین کند که این «جانشین» نیز در دم مرگ دغدغه‌ی به‌جز این نخواهد داشت، با وجدانی آرام چشم برهم خواهد نهاد و با اطمینان به این که مسؤلیت خود را تمام و تمام انجام داده است از جهان خواهد رفت!

«هیتر به عنوان تشکیل‌دهنده‌ی ناپهده، نوعی پلیس کشوری اندام کرد که بی‌درنگ در سراسر کشور هائی که مضافاً به هوکراسی را پدک می‌کشند مورد تقلید قرار گرفت... او دو گام‌های تمرکز در سراسر جهان برپا شد. نازیسم بازگشت و این یارپی وحشت از شکست. - از آمریکای جنوبی تا برلند و ناطب شمال و از شرق تا غرب زمین، همه چا نازیسم پیدا شده است. هر جا که می‌کشند، هر جا که گردن می‌زنند، هر جا که سر راه بر انسان‌ها می‌بندند و هر جا که گروهی اوپاش به تعدی بر جان و مال کسان دست می‌کشند نازیسم بر مستانه سرود فتح می‌خواند. برای این «وستاخیز» انتظاری در کار نبود... خون زبیامت. خونی که از سرانگشت‌ها بی‌کند. و هر کجا که سوتیزه‌ی در گوشت زنده انسانی فرو رود نازیسم از هیچانی شهوی بر خود می‌لرزد.»

[همان کتاب

یک روز در فرانسه، در یوگسلاوی، در مجارستان، در لهستان، در بلژیک و هلند و نروژ، یک روز در ژاپون، در کره و در الجزایر، روز دیگر در ویت‌نام و کامبوج، در ایرلند، در سراسر آفریقا و سراسر شورویانه. امروز در این جا و فردا در جای دیگر... همه جا جسد، جسد، جسد، جسد...

«نخستین جنگ را کسی بر تاپ کند که خود شرمسار گناهی نباشد!» این جمله در کتاب مقدم آمده است، از زبان مسیح. اما دو کتاب سیاست مسیحائی نیست. این جا همه حکایت از یهوداهاست، و آن که نخستین سنگ محکوبیت را بر سر اعوان و انصار مرجوخه اتریشی می‌شکند، خود باز جنایتی از خون صدها هزار زن و کودک بی‌گناه ژاپونی برگزیده دارد. اما «فکرش را هم نکند آقاپان» که دیده است کسی از پیروزمندان حساب بکشد؟»

«... در اتانی ملاقات نیمه تاریک زندان، رولفه

آهسته به پائینک می‌گفت:

– شما خیال می‌کنید من از قبول و کالت در این

دادگاه چه نفعی می‌ارم؟ من تا چارم در این دادگاه اقداماتی بکنم که حتی از تصورش هم رخشه به اقدام می‌افتد و لی می‌کنم، برای این که بالاخره باید یک چیزی هم ته کاسه برای ملت آلمان باقی بماند...

آن وقت مشت خود را به شدت بر میله‌های اتاق

ملاقات کوبید و همچنان که اشک بر پهنای صورتش

می‌دوید فریاد زد:

– می‌توانم عکسی از هیروشیما و ناگازاکی بد شما

نشان بدهم یا هزارها هزار جسد سوخته زن‌ها و بچه‌ها!

[دادگاه نورن برگ]

اثر: ایی مان

سروقه یک کرباس لایح و مغلوب، هردو سروقه یک کرباس، پشت و روی یک سکه، تو خطا کرده‌ای. در این تردیدی نیست. اما آیا من خود به راه درست رفته‌ام؟

پانداشتهی از مترجم		سیر شده	
زبانهای جاری	زبانهای مادی	ویرانیهای حاصله :	
فصلنامه «پیش» از انتشارات «بیت» مرکز انتشارات	مجله «پانداشته» از انتشارات «بیت» مرکز انتشارات		
۷۵۰	۸۰۰	تابودی کامل و مطلق همه چیز	
۱۲۵۰	۴۵۰	مرگ پنجاه درصدگسانی که ظاهر آرزای اقتصادچران در برده اند، ملی دوتا دوازده هفته آینده.	
۱۹۰۰	۳۰۰	انهدام و از هم پاشیدگی کامل هرگونه ساختمان بتونی و آجری.	
۲۴۰۰	۱۶۰	از هم پاشیدگی جدی ساختمانها و آشیایی که بعدها به دست آمد.	
۳۲۰۰	۸۰	از میان رفتگی هرگونه بام و پوشش بناها.	
حد زیرانیهای سبک تا شمع ۱۲۰۰۰ متر از نقطه صدر می رسد.			

دوازده مرگ کسب و کار من است

امریکا که از ۲۰ نوامبر ۱۹۱۵ تا اول اکتبر ۱۹۴۶ در نورفولک برمسند تضارت اعمال و اعمال سرکردگان حکومت نازی می دشمنه، چهار ماه پیش از آن به خود اجازه داده است که فاجعه خونین هیروشیما را، پیش از آن که ژاپون فرصت تسلیم شدن یابد، در فاکازاکی تکرار کند بی این که برای این جنایت، شهود جز سادخونی دلیلی داشته باشد. آنچه محقق است این است که فاجعه غیرقابل توجیه هیروشیما برای تسلیم بی قید و شرط ژاپون کافی بوده و تکرار آن در فاکازاکی تنها یک انگیزه داشت: نیاز ژراد خانه اتی امریکا به یک تجربه عملی دیگر است که بسبب نخستین از اورانوم ساخته شده بود و دستگاه نظامی آمریکا تیارمند آن بود که نتایج عملی کاربرد بمبی را که از پلوتونوم ساخته شده بود نیز در تجربه دنی زنده و عملی به دست آورد!

از آن پس در سراسر جهان تنها و تنها از هیروشیما سخن رفت و از تجلی دوزخ برخاک دوششم اوت ۱۹۴۵ و درباب آن کشتار ایلوسی دیگر چنان سکوت شد که امروز پس از نزدیک به سی سال، شاید بسیاری از شما که این سطور را می خوانید هرگز نشنیده باشید که دوست سه روز بعد از آن، در سیده دم روز نهم اوت همان سال، به فرمان آقای تووچن یک بار دیگر نیز در پیچشی از دوزخ بر زمینیان گشوده شده است: در بندر فاکازاکی! چرا که حتی دائره المعارف لاروس نیز که از تعداد سوی دم الاغ ملانصر الدین خبر می دهد در این باره به جز همین مختصر که «بیبی هم بر فاکازاکی افتاده اشاره می نمی کند! آخر، فاتح که شدید دیگر کسی از شما حساب نمی کشد!

و این جدول، فشرده بیان دوزخ هیروشیما است «بسبب نخستین» - و من آن را نقل می کنم تا دلیلی باشد بر این مدعا که برای تسلیم ژاپن، همین یک قدرت نمائی هسته ای نیز کفایت می کرده و به تکرار فاجعه کمترین نیازی نبوده است:

چهارده

مرکز کسب و کار من است

قاضیان حق به جانب دادگاه نوون پومک که بر مستند فضاوت عادلانه نشستند تا بر توسعه طلبی و جنایات نژاد پرستانه نازی های آلمان خط بطلان کشنده خود نمایندگان کشورها و دولت هائی بودند که هر یک در محکمه عدالت غیر سیاسی، در محکمه وجدان بشری، پرونده های آلوده نسی از ننگین ترین جنایات قدرت طلبانه، توسعه طلبانه و نژاد پرستانه دارند: پرونده جنایات انگلیسیان در سرزمین مستعمرات بریتانیای کبیر که «آفتاب در پهنه مستعمراتش غروب نمی کرد».

پرونده فجایع فرانسه در مستملکات آن کشور و به خصوص دو الجزایر، که تازه سال ها پس از سقوط حکومت هیتلر، نظامیانش تمامی مرده ریگ او را دروجب به وجب خاک این سرزمین تجربه کردند.

پرونده فجایع استالین، که در عاقل قدرت طلبی به وصیت نامه لنین و دستاوردهای نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان تف کرده بود و تنها سال ها بعد در پیش پرده نمایشات قدرت طلبانه دیگر، برده از راز اردوگاه های مشابهش بر افکنده شد.

و پرونده فجایع آمریکا که، خون سیاهان و سرخ پوستان، آن روز همه مثل امروز بردست و دامنی تازه بود، و هنوز سه مامی بیش از قضایی مجنونانه اش در هیروشیما و فاکازاکی نمی گذشت.

پس در سنگسار رومی سیاستی که به شکست انجامیده است، نخستین سنگسار و کسانانی باید بر تاپ کنند که بار رسوائی شان سبک تر نیامند. آیه مقدس مذهب سیاست این است. ورنه اگر آیشمین را به کیفر جنایت برداز می پایه آویخت، چه چیز عاملان قتل عام ۵۰۰۰ یاسین را از کیفر معاف می دارد؟ و کدام محکمه ستوان گالی - قصاب روستای های لای - را تبرئه می کند؟ و تاز کدام ایله باور می کند که در تجاوز رسوا به فلسطین و بیت قام، تنها یکسوی روستای ۵۰۰۰ یاسین یا های لای بوده است که خون بی گناهانش عطش رنجم های خون تشنه این یا آن کشور را تشفی داده؟

۱. دهکده ای عربی در کناره غربی اورشلیم، که یهودیان به تاریخ قوم آوردند، در ۱۹۴۸، توسط وینچاد و چهارتنی از ساکنان آن را قتل عام کردند. به شهادت بسیاری که در هنگامی که یهودان وارد دهکده شدند جز پیر مردان و زنان و کودکانی در آن نبوده در مرده نشان در شهر کار می کردند.
۲. دهکده ای در وینچاد جنوبی، که تمام اهالی آن به فرمان ستوان آمریکائی کال کتا عام شدند.

پانزده

یادداشتی از مترجم

به هر حال، این نکته ای بود که به گمان من می بایست گفته شود. اما نکات دیگری نیز در کتاب هست که متأسفانه تنگی وقت مجال گفت و گوی کاتبی درباره آن ها باقی نمی گذارد، که از آن جمله، برداشت حوادث است به گونه ای که گویی آقای هول قصد دارد با مقصر جاسوه دادن بر دمداران حکومت های نوتالیتر، جلادان و مأموران اجرائی را از جنایاتشان تبرئه کند. فی المثل در فصل گفت و گوی لانتک و هیلو [صفحات ۲۳۹ تا ۲۴۴] و گنت و گوی لانتک و وولفسلانتک [صفحات ۲۴۷ تا ۲۵۱] برداشت به گونه ای است که پنداری لانتک اندک خود را در تله نسی گرفتار می بیند که در نهایت زرنکی و بدون تعادل در آن گرفتارش کرده اند! و به خصوص با تأکید روی مطالبی از نوع رفتار هیلو با اس. اس. هائی که در کار خویش تعلق کنند [به طور نمونه صفحه ۲۳۴، سطر ۱۰ به بعد] انگار نویسنده می خواهد نشان دهد که حلقه دام چه گونه اندک اندک به گردن «قربانی» تنگ می شود. حال آن که حقیقت جز این است، و خواننده کتاب به خوبی می تواند حداقل از مطابقت مطالبی که من در ابتدای این یادداشت از وینچام شای در آورده ام با شخصیت قاطع و «آقا شن» و به ویژه «درستکار و صحیح العملی» که آقای هول به قهرمان کتاب خویش داده است به حقیقت امری برسد.

امیدوارم در چاپ های آتی کتاب برای بررسی این حقایق فرصت بیشتری به دست آرم.

بر این کتاب طرح هائی افزوده ایم که متن اصلی فاقد آن است. این طرح ها، با گویائی صریح شان بهتر می توانند بر آنچه در آتش ویش گذشته است شهادت دهند.

میچیسلاش کوشچیلنیک *Mieczysław Koscielniak* مترجم جوی سابق فرهنگستان هنرهای زیبای کراکووی *Cracovie* در اوائل تشکیل اردوگاه ویش ویش دستگیر و بدانجا اعزام شد و دوسراسر دوران اقامت خود در آن سنانکه فلاکت و رنج بیشمار تحمل کرد، وی که خالکوبی شماره ۱۵۲۶۱ را همچون داغ سر نوشت بر میج دست خود دارد در کرمالندومهای مختلف کار آن اردوگاه به انواع اعمال شاقه واداشته شد. در ژانویه ۱۹۴۵ با گروهی قریب به چهار هزار زندانی دیگر، پس از تحمل سختگی های جانفرسا به



مرکز کسب و کار من است

شائره

اردوگاه ماوت هاوزن *Mauthausen*، و به فاصله چند روز بد زندان *Melk* و از آن جا به اینسه *Ebensee* در اتریش اعزام شد، و سرانجام در این اردوگاه، در ششم مه ۱۹۴۵ به وسیله قوای متفقین آزاد گردید. همه چیزهایی از نخستین روزهای آزادی خود به طراحي صحنه‌هایی پرداخت که نمایی دهنده زندگی در «دوره قهطی زندگان» بود. از آن هنگام به بعد، اردوگاه آوشویتس ویتس بارها و بارها موضوع گروسی از آثار این هنرمند قرار گرفت که در مجموع آلبوم «یک روز زندان» را فراهم آوردیم است. مجموعه‌ای که از زندگی هزاران هزار زندانی بی‌گناه، از سرگذشت آنان و از رنج‌های آنان سخن می‌گوید. این نقاشی‌ها با واقعگرایی تمام مفهوم غم‌انگیز اردوگاه آوشویتس ویتس را بهتر بیان می‌کند. پنج پرده از نقاشی‌هایی که در کتاب حاضر افزوده‌ایم از این آلبوم برداشته شده است.

سه طرح دیگر نیز به ترتیب کار سه زندانی سابق آوشویتس است به نام‌های هاریا هیسپانسکا نوپهن، کارول ارستر، و میه چیسلاو واتورسکی.

احمد شاملو